

ساتم الغزاده

داستان زندگی

فردوسی

بزرگ ترین حماسه سرای جهان

بازنویسی: محمدرضا مرعشی پور



انتشارات نیلوفر

خانواده‌ی روستانشین

در خلوت دفترستانی در باغ، سخن آفریده می‌شود. نثر خشک و بی‌رنگ داستان‌ها به نظمی تر و رنگین بدل می‌گردد. داستان‌ها همچون درختی که زمستان را از سر گذرانده است و اندام برهنه‌اش را در بهاران با شاخ و برگ سبز می‌پوشاند و گل می‌افشاند، به زیور شعر آراسته می‌شوند. داستان‌ها از ژرفای تیره‌ی روزگاران سر برمی‌آورند؛ از یاد به یاد و از فرزندان به فرزندان می‌گذرند تا به روزگار شاعر می‌رسند و او دانه‌های مروارید و گوهر سخن را به رشته می‌کشد.

جُنگ داستان‌ها، کتاب بزرگ و پربرگ شاهنامه‌ی منثور، دیگر کتاب‌های تاریخی، خبرها و رخدادها به زبان‌های فارسی و عربی، همه روی میز کار شاعر و در تاقچه‌های دفترستان وی برهم انباشته‌اند و بسته نمی‌شوند. شاهان و جهان‌پهلوانان نام‌آور به زندگی بازمی‌گردند و کارنامه‌های شگفت‌انگیزشان را برای شاعر بازگو می‌کنند.

تپاتپ سم اسبان جنگی و شبهه‌های تندرآسایشان، هیاهوی رزم‌آوران، چکاچک شمشیرهای خونریز، بانگ و هم‌انگیز طبل‌ها و دهل‌ها، نعره‌ی فلک‌پیچ کرناها، پیوسته در گوش شاعر طنین‌اندازند. هنگام فروکش کردن جنگ‌ها و نبردها نیز خردمندان و دانشوران باستان به مهمانی او می‌آیند؛ هم‌سخنش می‌شوند و پندها و حکمت‌هایشان را بیان می‌دارند. روی میز فراخ پایه کوتاه شاعر، دفتری هم هست که برگ‌هایش پر از خط‌های ریز و درهم‌اند؛ آنها

یادداشت‌هایی هستند که داستان‌سرای بردبار و پرکار از بررسی اخبار و آثار فارسی، عربی و پهلوی برداشته و نیز روایت‌ها و افسانه‌هایی‌اند که وی در گشت‌وگذار به شهرهای ایران و توران از زبان راویان زنده شنیده است.

او حکیم ابوالقاسم فردوسی است.

فردوسی توسی.

درباره‌ی شهر توس چه می‌دانیم؟

راویان اخبار روایت کرده‌اند که آن را در روزگار کی خسرو، قهرمان نامدار شاهنامه، پهلوان توس نوذر، بنیاد نهاد. او به فرمان شاه به یکی از جنگ‌ها روانه شد، اما از راهی نرفت که به وی فرموده بود و گویا ناکام بازگشت. آن‌گاه، از خشم شاه گریخت و به خراسان پناه برد و در آن دیار، در کنار کشف رود، شهری همنام خویش ساخت. البته در آغاز لشکرگاهی به پا کرد که شهر آرام‌آرام از آن پا گرفت. توس، پهلوان و لشکرکش بزرگ، همچون رستم دستان محبوب مردم ایران و خراسان بود و توسیان از این رو به نام شهرشان می‌بالیدند.

کشف رود در پهنه‌ای از خراسان روان است که از شمال و جنوب، دو رشته‌ی موازی کوهساران در برش گرفته‌اند. نسیم رود پرآب و پرخروش و دم کوهساران برف‌پوش اثری نیک بر آب‌وهوای این سرزمین دارند. در فصل‌های مناسب، از بهاران تا پایان پاییز، کشتزارها همه پر بار، باغستان‌ها شکوفان، میوه‌های شیرهدار فراوان و چمن‌زارها رو به رویش دارند. تماشاگه طبیعت به دل‌ها شادی می‌بخشد و نیز مایه‌ی الهام شاعران است و چنین به نظر می‌آید که جای شگفتی نیست اگر شاعری مانند فردوسی سر از این سرزمین برآورده باشد.

شهر از پیوستن دو شهرک پدید آمده بود که یکی از سمت خاور و دیگری از باختر گسترش یافته بودند و دو دروازه داشت؛ یکی‌شان از تابران به سوی دهکده‌ای به نام رسان می‌رفت که دروازه‌ی رسانش می‌خواندند و دیگری را که دروازه‌ی باغستان می‌نامیدند، به روی روستاهای شاداب و باژگشوده می‌شد که هر دو خوش‌منظره و پر از دارودرخت بودند و نزدیک هم قرار داشتند؛ اولی زادگاه فردوسی بود و در دومی زندگی می‌کرد. پدر و نیاکان شاعر نیز در همین

دهکده‌ها زیسته بودند و در زمهری آزادان یا نژادگان و مالکان بزرگ به‌شمار می‌آمدند. به این دسته از مردم دهقان می‌گفتند؛ دهقانان از روزگاران گذشته طبقه‌ی حکمران بودند، اما پس از چیرگی عرب نفوذ و اقتدار اقتصادی و سیاسی آنان پیوسته کاهش یافت. بدین‌سان، نیاکان شاعر و سپس تر خود او نیز از جایگاه توانگران فرود آمدند و به خرده‌مالکان بدل گشتند؛ مالکانی که درآمد زمین‌هاشان زندگی روزمهری ایشان را به زور می‌چرخاند.

پدر شاعر، مولانا فخرالدین احمد، مردی فرزانه و باسواد بود که در دیوان مالیات خراسان شغلی داشت. او برای دانش‌آموختن پسرش بسیار می‌کوشید. در سال‌های نخستین که فردوسی رو به نظم شاهنامه آورده بود، روایت می‌کردند که: شاعر هنوز خردسال بوده است که پدرش در خواب می‌بیند پسر او، به بام برآمده رو به سوی قبله کرده، نعره می‌زند و در پاسخ وی آوازهایی از هر سو شنیده می‌شده‌اند. بامدادان، مولانا نزد شیخ نجیب‌الله، تعبیرکننده‌ی مشهور خواب، رفته و خواب پسرش را برای او نقل و جویای تعبیرش شده است. شیخ، پس از زیور و کردن کتاب‌های خود، خواب را چنین تعبیر می‌کند: آوازهای شنیده‌شده، آوازه‌ی آینده‌ی پسر توس است. فرزندت سخن‌پردازی بزرگ می‌شود که آوازه‌اش به چهار گوشه‌ی جهان می‌رسد و از سخنش در اطراف و اکناف عالم استقبالی شایان خواهند کرد. نیز داستان‌سرا شدن فردوسی را راویان به سرنوشت ازلی او نسبت داده و مردم را به چنین باوری رسانده بودند، اما حقیقت این است که ابوالقاسم در سال‌هایی که درس می‌خواند، گرایش گران به دانش‌آموزی نشان می‌داد و سرانجام، دانشمندی برجسته شد. وی هم زبان پهلوی را که زبان ادبی مادریش بود و هم زبان عربی را به‌خوبی فراگرفت و در این میان، استعداد سرشتین او در سخنوری و شاعری خودنمایی کرد؛ به گونه‌ای که در سال‌های دانش‌آموزیش در مدرسه، بخش‌هایی از خدای‌نامک باستانی را، که شوق و ذوق در او برمی‌انگیخت، به نظم درآورد. این همان کتابی است که، پس از به فارسی درآمدن، مشهور به شاهنامه‌ی منثور شد.